

تیتر : معرفی و بررسی کتاب: "پول و قدرت - یک نظریه مارکسیستی از بوروکراسی"

Ernest Mandel
"Power and Money: A marxist Theory of Bureaucracy",
New York, London, Verso Books, 1992

مؤلف: هوشنگ سپهر (ا.نسیم)

انتشارات: نشریه در دفاع از مارکسیزم، جلد دوم، ۱۳۷۸، پاریس

چاپ اول: ۱۳۷۸

چاپ الکترونیکی: آرشیوارنست مندل

پول و قدرت - يك نظريه مارکسیستی از بوروکراسی[†]

مؤلف: هوشنگ سپهر

در پنجاه سال گذشته ارنست مندل تقریباً در تمامی مباحث و مجادلات عمده مارکسیستی نه تنها حضور فعال داشته بلکه به عنوان يك پژوهشگر، صاحب نظر و مبارز انقلابی هم شناخته شده است. موضوعاتی چون ویژگی ها و محدودیت های "امواج بزرگ" در رابطه با توسعه اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم^۱، ساختار دولت سرمایه داری، استراتژی انقلاب در جوامع سرمایه داری پیشرفته و عقب افتاده^۲، مارکسیزم انقلابی و سازماندهی انقلاب^۳، منشاء و ماهیت جوامع پساکراسی داری بوروکراتیک^۴، نقش و جایگاه مارکسیزم در جوامع طبقاتی^۵، و خودمدیریت سوسیالیستی^۶، از جمله مطالبی هستند که او در توسعه و بسط آن ها سهم اساسی و غیر دگماتیک، آن هم از زاویه يك مارکسیست انقلابی، داشته است.

در عصری که بسیاری از صاحب نظران در طیف چپ به اقتصاد ناب ریکاردویی، جامعه شناسی وبری و "تئوری های انتقادی" پساکساختارگرایی و پسامدرنیسم مد روز مجامع آکادمیک و دانشگاهی گرایش داشته اند، مندل در تلاش آن بوده است تا ماتریالیزم تاریخی (یعنی شالوده حیات اجتماعی در مناسبات اجتماعی و نیروهای مولده مادی) را به گستره مسائل و پدیدارهای نوینی که مارکس، انگلس، لنین، لوکزامبورگ و تروتسکی با آن ها مواجه نبودند بسط دهد.

آخرین اثر مندل با عنوان "**قدرت و پول: يك نظريه مارکسیستی از بوروکراسی**"، بررسی همه جانبه و کاملی است از پدیده "بوروکراسی" هم در جوامع سرمایه داری و هم در جوامع پساکراسی داری. مندل در بررسی پدیده بوروکراسی در شوروی به بررسی انقلاب اکتبر می پردازد، روند تکامل ضدانقلاب برآمده از انقلاب و ریشه های عینی و ذهنی آن را توضیح می دهد. تضادهای موجود این نظام را برملا می سازد و عوامل فروپاشی آن را برمی شمرد. همچنین به توضیح عوامل و ریشه های پیدایش بوروکراسی در جوامع سرمایه داری می پردازد و تفاوت های این دو بوروکراسی را مشخص می کند. سرانجام با طرح مجدد "خود-مدیریت" سوسیالیستی، که همواره برایش مبارزه می کرد، به توضیح بدیل "راه سوم" (سوسیالیزم خود-مدیر و دموکراتیک) در برابر برنامه ریزی های بوروکراتیک و یا احیای مجدد سرمایه داری پرداخته و تحقق پذیر بودن این طرح را نشان می دهد.

کتاب در ۲۵۲ صفحه و مشتمل بر يك مقدمه و پنج فصل است. در مقدمه مندل به ما می گوید که به هنگام شروع نگارش بسیاری از حکومت های کشورهای اروپای شرقی سرنگون شده بودند و زمانی که کتاب به پایان می رسد کودتای اوت ۱۹۹۱ در شوروی، که به سقوط نهایی آن رژیم سرتاپا بحران زده انجامید، هنوز به وقوع نپیوسته بود. شتاب رویدادها غیرمترقبه این دوره او را وادار می سازد که روند تکامل کتاب را متفاوت از آن گونه ای که در ابتدا طرح ریزی کرده بود به جلو برد. در همین مقدمه کتاب که به توضیح ریشه های چرخش تجدیدنظرطلبانه بوروکراسی در شوروی و کشورهای اروپای شرقی می پردازد، از داوری پیشینی اش در مورد سیر تکاملی رویدادها به گونه ای انتقاد می کند.

هدف وی از نگارش این کتاب را بهتر است از زبان خودش بشنویم:

" تقریباً همه جریانات و گرایشات چپ در سرتاسر جهان امروزه با يك سلسله پرسش هایی از این دست مواجه اند: وقوع فاجعه چگونه امکان پذیر شد؟ عوامل تاریخی ریشه ای تر آن کدامند؟ چطور می توان از تکرارشان در آتیه حذر کرد؟ آیا اصولاً برای يك طرح سوسیالیستی از هر نوعی که می خواهد باشد آتیه ای وجود دارد؟ آیا این طرح می تواند از کشتی غرق شده استالینیسم و پساستالینیسم جان سالم بدر برد؟ آیا این امکان وجود دارد که بتوان چنان پاسخ های قانع کننده ای به این پرسش ها داد بطوری که در آتیه باز مجبور نشویم که هر بار به نوعی نظریه بوروکراسی کارگری - یعنی بوروکراسی های برآمده از تشکلات طبقه کارگر و یا دولت های کارگری - متوسل شویم؟ این کتاب پاسخ گویی به این پرسش ها را هدف خود قرار داده است" (ص ۶).

او این ادعای استالینیسم، سوسیال دموکراسی و لیبرالیزم که تحقق استقرار يك قدرت کارگری دموکراتیک را ناممکن قلمداد می کنند، بی اساس می داند. همچنین آن ادعایی که غصب قدرت توسط اقلیتی از کارگران و نخبگان جامعه را محصول "اجتناب ناپذیر" جامعه کمیکس^۷ امروزی می پندارند پوچ و غیر عقلانی می داند. بوارون، او پدیده بوروکراسی را محصول مناسبات به لحاظ تاریخی محدود بین انسان ها و دنیای طبیعی می داند، یعنی محصول مناسبات اجتماعی و نیروهای مولده مادی.

فصل اول کتاب عنوان "**بوروکراسی و تولید کالایی**" را بر خود دارد. مندل در این فصل تحلیل مارکسیستی-انقلابی کلاسیک از بوروکراسی کار، موجود در جوامع سرمایه داری و در نظام های بوروکراتیک جوامع پساکراسی داری را بسط و تکامل می دهد. از نظر وی پیدایش بوروکراسی چه در احزاب کارگری- توده ای (سوسیال دموکرات و استالینیست) و چه

در اتحادیه های کارگری در جوامع سرمایه داری و پساکرمانی داری ریشه در بازتولید تقسیم کار اجتماعی به کار فکری و کار پیدی دارد. در جامعه سرمایه داری الزامات بقاء و امرار معیشتی مانع از درگیری مدام و پیوسته توده های زحمتکش در فعالیت های اعتراضی، اعتصابات، تظاهرات و بطور کلی در حیات سیاسی می شوند. تقسیم کار به کار "یدی" و کار "فکری" از این خصلت عارضی و ناپیوستگی مبارزات طبقه کارگر نشأت می گیرد. این تقسیم کار به تولید و بازتولید بوروکراسی کار می انجامد. سیاست دیگر يك "حرفه" می شود. ظهور کارگران "حرفه ای" چه در تشکیلات اقتصادی کارگران (اتحادیه های کارگری) و چه در تشکلات سیاسی شان (احزاب و پارلمانتاریزم رفرمیستی) ماحصل آن است.^۷

بدین ترتیب اداره نهادهای کارگری، چه تشکلات سیاسی و چه اقتصادی، که در دوران های "پرتلاطم مبارزه طبقاتی نقش بارزی ایفاء می کنند برعهده يك قشر کاملاً متمایزی از کارگزاران "تمام وقت" و سیاستمداران "حرفه ای" قرار می گیرد. این بوروکراسی کار که خود را "بطور تمام وقت" وقف "اهداف طبقه کارگر" می کند دیگر نیازی به کار کردن نداشته و در نتیجه با تحقیرات و مشکلاتی که يك کارگر معمولی در روند کار در جامعه سرمایه داری با آن رو در رویند مواجه نیست، بلکه اصولاً این حرفه "تمام وقت" اش امتیازات جدیدی (عمدتاً در شکل دستمزد بالاتر) برای صاحبانش فراهم می آورد. بوروکراسی کار با جلوگیری از فعالیت مستقیم کارگران در احزاب و اتحادیه ها مانع از آن می شوند که آن ها از قدرت تصمیم گیری واقعی برخوردار شوند.

در جوامع پساکرمانی داری، اما، وجود قشر بوروکرات حاکم، یعنی بازتولید مستقیم کار به کار فکری و کار پیدی ریشه در کمبود مادی این جوامع دارد. بنای يك نظام اشتراکی نوین بر شالوده يك جامعه بسیار عقب افتاده و فقیر معضل کلیه انقلابات ضدسرمایه در سده بیستم بود که در جوامعی با صورتبندی سرمایه داری عقب افتاده رخ دادند. این جوامع از آن فراوانی و وفور مادی ای که سنت مارکسیستی پیش فرض اولیه ساختن سوسیالیزم می دیدش، بسیار به دور بودند. در این کشورها قشری از کارگزاران دولتی تمام وقت جدا از توده های کارگری به وجود آمد که در ابتداء وظیفه اش اداره توزیع اجناس و خدمات بسیار ناکافی بین توده ها بود. بعدها بوروکراسی با حربه سیاسی نظام تک حزبی کلیه مخالفین سیاسی خود را از میدان بدر کرد، کنترلش را بر نهادهای دولتی و ابزار تولید دولتی شده به تدریج تثبیت کرد و سرانجام آنان را از کنترل کارگران و دهقانان خارج ساخت. این مطلب چکیده ای بود از فصل دوم تحت عنوان "تشکیلات و غصب قدرت".

بوروکراسی چه در کشورهای سرمایه داری و چه پساکرمانی داری، با تثبیت قدرت و امتیازاتش يك نوع جهان بینی کاملاً خاصی هم می پروراند: **جانشین گرای**. مندل به فصل سوم کتابش عنوان "**جانشین گرای و رنال پولیتیک**؛ **سیاست بوروکراسی های کارگری**" نهاده است. بوروکراسی در غرب به خاطر ترسش از این که امواج جدید مبارزات کارگری در کشورهای سرمایه داری، و در شرق بواسطه وحشتش از دخالت فعال و دموکراتیک تولیدکنندگان در حیات اقتصادی و اجتماعی در جوامع پساکرمانی داری به نابودی آن نهادهایی منجر شود که امتیازات مادی قابل ملاحظه و مهمی در مقایسه با طبقه کارگر برایشان فراهم می آورند، دفاع از دستاوردهای کارگران که ماحصل سال ها مبارزات است را در گروهی تداوم حفظ قدرت بلامنازع خود به توده ها می قبولاند.

بدین ترتیب منطق "**دیالکتیک فتوحات جزئی**" (سرنگونی سرمایه داری در شرق و رفاه نسبی در غرب) به ظهور يك قشر صاحب امتیاز از کارگزاران تمام وقت می انجامد که "**بنواگرای تشکیلاتی**" را - یعنی، باور به اولویت داشتن حفظ و بقای نهادهای بنفد موجود بر پیشبرد مبارزات کارگران و متحدانشان- با خود به همراه می آورد. از این جا تا مرحله جایگزین کردن خود-فعالیت و خود-سازماندهی پرآشوب زحمتکشان و ستمدیدگان با روش های متین تر بوروکراسی کار در جوامع سرمایه داری (نظیر انتخابات گرای، مذاکرات و چک و چانه زدن های بوروکراتیک بر سر دستمزدها و نظایر این ها) و یا روش های وحشیانه تر بوروکراسی های جوامع پساکرمانی داری (حکومت های تک حزبی، اختناق، تحدید و ممنوعیت حق اعتصاب، سازمان دهی و ایجاد رعب و وحشت) قدمی بیش فاصله نیست.

در يك کلام، سیطره بوروکراسی چه بر نهادهای طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری و چه بر نهادهای دولتی در جوامع پساکرمانی داری توسط جایگزین شدن خود سازماندهی و خود فعالیتی توده های زحمت کش با "**درايت و دورانیشی**" رهبران اتحادیه ها و یا احزاب دولتی توضیح و توجیه ایدئولوژیک می شوند.

در این فصل مندل پیامدهای اسفبار بوروکراتیزه شدن جوامع و پدیده جانشین گرای را به تفصیل تشریح می کند. از جنگ جهانی دوم به بعد روش های جانشین گرایانه مبارزه پارلمانتاریستی و انتخاباتی سوسیال دموکراتیک، چک و چانه زدن ها در معاملات و مذاکرات جمعی اتحادیه های کارگری با سرمایه داران که به امری روزمره و پیش پا افتاده تبدیل شده و جای فعالیت ها و اکسیون های توده ای طبقه کارگر را گرفته اند، به شدت موجب پراکندگی، تشکل شکنی و انفعال طبقه کارگر قبلاً بسیار متشکل، شده اند.

این اشکال بوروکراتیک "**مبارزه**" هرچند در دوران "**موج بزرگ**" رونق اقتصادی سال های دو دهه ۱۹۶۰-۱۹۵۰ به "**فتوحات جزئی**" ای چون افزایش دستمزدها، بهبود خدمات اجتماعی، ثبات شرایط کار و افزایش بودجه دولت ها در حکومت های رفاهی انجامیدند، اما، امروزه در دوران "**موج بزرگ**" رکود اقتصادی ای که از اوایل دهه ۱۹۶۰ شروع شده است عدم کارایی این استراتژی دیگر بر همگان اثبات شده است. با تعمیق بحران سرمایه داری دیگر سال ها است که

حتی از همین سیاست های جانشین گرای سوسیال دموکراسی هم خبری نیست و به منظور انطباق با "واقعیت" جدید افت شرایط زندگی کارگران ناچاراً جای خود را به "رنال پولیتیک" داده اند.

"امروزه تأکید نظریه تدریجی گرای سوسیال دموکراسی بر این است که باید به سرمایه داران اجازه داد تا آن جا که می توانند جنس بیشتر تولید کنند تا از این طریق حکومت ها بتوانند تولیدات را به گونه منصفانه تری توزیع کنند. پرسش ما از آن ها این است که اگر روند تولید سرمایه دارانه، نابرابری بیشتر و بی عدالتی بیشتر در گستره توزیع را طلبید، آن وقت بر سر "میوه رشد" چه می آید؟ اگر بواسطه بحران سرمایه داری از رشد اقتصادی خبری نباشد آن وقت چه؟ در چنین مواردی آنان عاجزانه و مکانیک وار به شما پاسخ خواهند داد که بدیل دیگری وجود ندارد، چاره دیگری نیست" (ص ۲۳۶).

در غرب سیاستمداران اصلاح طلب و بوروکراسی کار با پرهیز و طفره رفتن از به مبارزه طلبی و عمل مستقیم جز کوتاه آمدن در برابر تهاجمات کارفرمایان، امتیاز دادن به آن ها، پیاده و اجرا کردن برنامه های تضییقاتی دولت های سرمایه داری چاره دیگری ندارند. سیاست های بوروکرات رفرمیست در طی دو دهه گذشته در دنیای سرمایه داری به نتایج اسفناکی انجامیدند. از عملکرد بوروکرات های اتحادیه کارگری در آمریکا، کاهش بودجه دولتی و خصوصی کردن ها در دوران حکومت میتران سوسیالیست در فرانسه گرفته تا تسلیم و گردن نهادن حکومت آفریقای جنوبی دوران ماندلا به سیاست های اقتصادی دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از نمونه های بارز این سیاست ها می باشند.

مندل مدعی است که در شرق هم بوروکراتیزه شدن اقتصاد پی آمدهای فاجعه انگیز مشابهی به بار آوردند. در اقتصاد فرمانی استالینیستی با جایگزین شدن تصمیم گیری های دموکراتیک تولید کنندگان و مصرف کنندگان توسط کارگزاران حزب-دولت دیگرجایی برای آن مکانیزم هایی که کارآیی کار و توسعه درازمدت و پیوسته آن را تضمین کنند باقی نگذاشت. در حالی که بوروکراسی های پساسرمایه داری توانستند رشد گسترده را سازمان دهند- یعنی، اعزام میلیون ها روستایی از ده کنده شده به کارخانجاتی که خود روند کار سرمایه داری غرب را بازتولید می کردند- اما، وقتی که با سازمان دهی فشرده مواجه شدند- یعنی، زمانی که تکنولوژی مدرن و اجناس مصرفی جدید می بایست جای کار ساده را می گرفت- سخت در گل فروماندند.

هم بواسطه فقدان "شلاق رقابت"، که یک واحد سرمایه داری را وادار می سازد تا از طریق مکانیزه کردن دائمی (که به کاهش نرخ سود می انجامد) کار اجتماعاً لازم را به حداقل کاهش دهد، و هم به دلیل نبود کنترل دموکراتیک "تولید کنندگان همبسته" بر تصمیم گیری های اقتصادی که نفعشان در پایین آوردن زمان کار لازم و افزایش تأمین و تدارک نیازهای زندگی است، اقتصادهای بوروکراتیک کوچک ترین فشار اقتصادی و یا سیاسی ای که موجب توسعه تکنیک های جدید شوند و یا این که صرفه جویی های اقتصادی در مصرف منابع را ایجاب کنند، بر دوش خود ندارند. در یک کلام:

"بدین ترتیب فقدان احساس مسئولیت تعمیم یافته و همگانی و بی تفاوتی نسبت به بازدهی و عملکرد واحد تولیدی از ویژگی های بارز نظام است که موجودیت کل نظام شوروی را با خطر رکود و افت اقتصادی قرار می دهد" (ص ۴۵).

سرانجام سرنوشت نهایی اقتصادهای فرمانی در شوروی و اروپای شرقی صحت این تر مندل را ثابت کردند.

"اداره امور تحقق سود: رشد بوروکراسی های بورژوازی"، عنوان فصل چهارم کتاب است. در این فصل مندل بررسی و تحلیل همه جانبه ای از کارمندان دولت، پرسنل خدمات و دولت های رفاهی، اقشار نسبتاً وسیع مدیران و سرپرستان واحدهای بزرگ در جوامع سرمایه داری مدرن ارائه می دهد. جایگاه این به اصطلاح "طبقه متوسط"، "اقشار غیر مولد" و "مدیران و متخصصین" را در روند تحقق سود در سرمایه داری مشخص می کند. وی واژه "بوروکراسی بورژوازی" را در مورد آن ها به کار می گیرد، و به این ترتیب مفهوم مقوله "بوروکراسی" را بسط و تعمیم می دهد.

مقوله "بوروکراسی بورژوازی"، که در چارچوب "دینامیزم انباشت سرمایه و تحقق سود" در نظام سرمایه داری بکار گرفته شده، کاملاً متفاوت از مقوله "بوروکراسی کارگری" منتسب به "دیالکتیک فتوحات جزئی" است. به نظر می رسد که این واژه بهترین واژه برای توضیح مطلب نباشد، چرا که این تعمیم بوروکراسی به جوامع سرمایه داری از تمرکز و اهمیت آن در جنبش کارگری پساسرمایه داری می کاهد. مقوله "بازتولید تقسیم کار فکری/یدی" که باعث ظهور بوروکراسی های دولتی می شود شاید بهتر بتواند مطلب را بیان کند.

عنوان آخرین فصل کتاب "خودمدیریت، وفور و زوال بوروکراسی" است که به بحث در باره شرایط لازم برای انکشاف یک سوسیالیسم دموکراتیک و خودمدیریت توده ای اختصاص دارد. از نظر مندل در فردای سرنوشتی سرمایه داری تولید و مبادله کالایی بلافاصله و بطور کامل از بین نخواهد رفت (خصوصاً در کشاورزی)، اما، چه کسی مرز بین بازار و برنامه را تعیین می کند؟ او سرسختانه به دفاع از ایده خود-مدیریت توده ها پرداخته و معتقد است که تنها "تولید کنندگان همبسته" هستند که باید با تصمیم گیری های دموکراتیک شان نه تنها مرزهای متغیر و لغزنده بین بازار و

برنامه را تعیین کنند، بلکه اصولاً محتوای برنامه هم باید توسط کل توده های بالغ تعیین شده و توسط منتخبین هر لحظه قابل عزلی که دستمزدشان از میانگین دستمزد يك کارگر ماهر تجاوز نمی کند به اجرا درآیند.

"تصمیم‌گیری‌ها باید در آن سطحی باشند که انجامشان سهل‌ترین است، و در آن سطحی پیاده شوند که در برگزیده حداکثر افرادی باشد که این تصمیمات شامل حالشان می‌شود" (ص ۲۱۳).

حیطه اقتدار بدنه های بین المللی و ملی باید چنان باشد که فقط بتوانند خطوط کلی و اساسی برنامه اقتصادی (مرز بین برنامه و بازار) را تعیین کنند، در حالی که نقش بدنه ها صنعتی منطقه ای و دفاتر برنامه ریزی باید پیاده کردن و تحقق برنامه ها باشد، آن هم با مشاورت دائمی و تنگاتنگ با مصرف کنندگان تولیداتشان. برای آن که "خودمدیریت" دموکراتیک کارآ و موثر باشد طبقه کارگر باید بتواند در روند تولید نیازها و امیال خود را بیان کند. از این رو باید مکانیزم هایی وجود داشته باشد که مصرف کنندگان از مجرای آن بتوانند برنامه ریزی های غلط و سیاست های نادرست را تصحیح کنند.

طبقه کارگر بدون کثرت گرای سیاسی- یعنی، حق کلیه جریان های سیاسی (منجمله آن هایی که به لحاظ ایدئولوژیک حامی سرمایه داری اند) در داشتن احزاب خودشان، در دسترسی به وسایل ارتباطات جمعی (به تناسب وزنه ایشان) و در سازمان دهی تظاهرات و دیگر فعالیت های غیر قهرآمیز جهت پیشبرد دیدگاه شان- به هیچ وجه قادر نخواهد بود بطور موثر کنترلش را بر برنامه ریزی اعمال کند. از این رو پلورالیزم سیاسی برایش امری حیاتی و گزیر ناپذیر است. مندل در عین آن که وجود نهادهای دموکراسی صوری و تضمین اکید حقوق سیاسی کلیه بخش های جامعه را يك شرط لازم برای اداره دموکراتیک سوسیالیستی می داند، اما، آن‌ها را به هیچ‌وجه کافی نمی داند. او به شرایط اقتصادی و اجتماعی تعیین کننده و حیاتی دیگری اشاره می کند که از مهم‌ترین شان کاهش جدی زمان کار برای توده ها است تا آن ها بتوانند "وقت پرداختن" به اداره امور محل کار و زیست خود را داشته باشند (ص ۲۰۲).

کاهش روز- کار لازم برای تولید مایحتاج و تأمین خدمات جامعه به میزان سه تا چهار روز در هفته برای آن که توده ها بتوانند سه تا چهار روز باقیمانده را صرف خود- مدیریت جامعه کنند (بطوری که همه "بوروکرات" شوند، و یا در واقعیت امر دیگر بوروکراتی وجود نداشته باشد) تنها بر شالوده يك وفور مادی نسبتاً بالا و يك بارآوری عالی کار می تواند استوار باشد.

بسیاری از ایده های این کتاب قبلاً در دیگر آثار مندل طرح شده بودند، اما، در این کتاب او آن ها را بسط و غنا می دهد. در عین حال این کتاب نکات جالب تاریخی و تئوریک جدیدی هم مطرح می کند. یکی از این نکات اقتصاد "سبز" در جوامع سرمایه داری و بوروکراتیک پساکامپاریست است. وی از اشکال گوناگون سازمان‌دهی اقتصادی و اجتماعی محیط زیستی نه تنها تحلیل های جالب و بدیع بدست می دهد، بلکه تا حدودی مباحثش جدل انگیز هم هستند. در حالی که از ابعاد هولناک اتلاف اجتماعی منابع در هر دو نوع جوامع پرده برمی دارد، در عین حال اعتراضات نظریه پردازان محیط زیستی علیه بینش مارکس از سوسیالیزم را مطرح ساخته و خود به آن‌ها پاسخ می‌دهد. اکولوژیست ها به این بینش مارکس از سوسیالیزم که جامعه سوسیالیستی آتی تنها بر شالوده وفور مادی و از بین رفتن کمبود قابل پیاده کردن خواهد بود، این اعتراض را دارند که ریشه کن کردن کمبود موجب ته کشیدن غیر قابل تحمل و جبران ناپذیر منابع و ذخایر کره زمین شده و این امر به يك فاجعه زیستی خواهد انجامید.

در پاسخ به این اعتراض، مندل به ابعاد بنقد وحشتناک منابع اجتماعاً تلف شده در هر دو نظام اشاره می کند و استدلال می کند که امحای فوری صنایع نظامی خود به تنهایی منابع عظیمی را برای تولید مصارف اجتماعاً سودمند آزاد خواهد ساخت (بر پایه منابع انرژی قابل تجدید، تکنولوژی به لحاظ محیط زیستی سالم و نظایر این ها) بطوری که کل جمعیت کره زمین خواهد توانست از يك سطح زندگی بسنده ای بهره مند شود بی آن‌که مجبور شود که بر شدت بهره برداری از منابع زمینی بنقد فرسوده بیافزاید. نیازهای مادی لازم جهت بقا و تأمین رضایت خاطر (غذا، پوشاک، مسکن، خدمات پزشکی، آموزش و پرورش) باید برآورده شوند، و به نیازهای غیرمادی "خود-نوسازی" (ارتقای فرهنگی، روشن‌فکری و فردی) که ارضای شان مصرف منابع طبیعی را نمی طلبند، باید اولویت داد.

در پاسخ به دومین انتقاد "سبز" از مارکسیزم، که مدعی است فجایع محیط زیستی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی نشان داده اند که به لحاظ محیط زیستی اقتصاد با برنامه و متمرکز از اقتصاد سرمایه داری ناسالم تر و مخرب تر است، مندل می گوید که عوامل و دلایل تخریب محیط زیست در جوامع بوروکراتیک پساکامپاریست همان سؤ مدیریتی است که موجب اتلاف نیروی کار و دیگر منابع نیز شدند. به کلام دیگر نبود کم ترین اجبار و مکانیزم پاسخ دهی برنامه ریزان و مدیران صنایع به توده ها در کشورهای شرق به آن ها این امکان را داد تا بطور سیستماتیک محیط زیست را آلوده سازند. بوارون، اقتصادی که بطور دموکراتیک برنامه ریزی شده باشد توان این را هم دارد که از فجایع محیط زیستی که از ویژگی های اقتصادهای جوامع سرمایه داری و بوروکراتیک است، پرهیز کند. اگر تولیدکنندگان و مصرف کنندگان بطور فعال در برنامه ریزی و پیاده کردن آن‌ها درگیر باشند دیگر انکشاف روند کار نه سلامتی آن کسانی که بطور مستقیم در تولید درگیرند را به مخاطره خواهد انداخت و نه آلودگی آب و هوا را موجب خواهند شد.

در بررسی روند بوروکراتیزه شدن روسیه انقلابی، مندل به توضیح عوامل عینی آن می پردازد. شکست انقلابات در اروپا که بوروکراسی های کارگری و احزاب سوسیال دموکرات نقش مخرب و دهشتناکی در آن ها داشتند، تهاجم امپریالیزم و جنگ داخلی، فروپاشی اقتصاد و صنعت، و عقب افتادگی روسیه دوران انقلاب از جمله عوامل عینی این انحطاط بودند که به تفصیل به شرح آن ها می پردازد. وی در عین حال نظر ما را به خطاهای ذهنی مرتکب شده از سوی رهبران بلشویک منجمله لنین و تروتسکی هم جلب می کند و سهم این خطاهای ذهنی در تضعیف توان طبقه کارگر در مبارزات آتی اش علیه رشد استالینیزم را به ما یادآور می شود.

اقداماتی چون ممنوعیت احزاب اپوزیسیون، ممنوعیت جناح در داخل حزب کمونیست، تحدید حق رأی دهقانان و بورژوازی، دادن اختیارات دستگیری افراد به چکا- این تخلفات موقتی از دموکراسی کارگری که جنگ داخلی بر آن ها تحمیل کرده بود- را مورد انتقاد قرار می دهد و تبدیل این تخلفات موقتی به فضایل سیاسی را از بزرگترین اشتباهات بلشویک ها در این ایام می داند.

او بلشویزم قبل از انقلاب اکتبر را با واژه لنینیزم آزادمنش "ضد جانشین گرا" توصیف می کند (اصطلاحی که از مارسل لیمن به عاریت گرفته است) و سال های ۱۹۲۱-۱۹۲۰ را "**سال های تاریک لنین و تروتسکی**" می نامد. در پاره ای از آثار این سال های لنین، تروتسکی و سایر رهبران بلشویک عناصری از بینش جانشین گرایی در مناسبات بین حزب و طبقه کارگر می بیند. طبقه کارگر یا متزلزل ارزیابی می شود (تروتسکی) و یا توسط سرمایه به بخش های فاسد شقه شقه می شود (لنین). تحت چنین شرایط و با چنین بینشی است که حزب تنها نیروی می شود که توانایی ساختن سوسیالیزم را دارد، حتی علیه خواست کارگران. (این بخش کتاب تحت عنوان "**۱۹۲۱-۱۹۲۰، سال های تاریک لنین و تروتسکی**" به فارسی برگردانیده و در همین شماره آمده است).

این تئوریزه شدن، منتج از تعمیم نادرست یک شرایط استثنایی، به آن سیاست های نادرست هم مشروعیت بخشید و زمینه را برای آنچه تروتسکی بعدها بر آن پیش شرط های "**قانونی- قضایی**" استالینیزم نام نهاد، فراهم آورد.^۱

در آن بخشی از کتاب که مندل به تئوریزه کردن ماهیت جامعه شوروی می پردازد، با دیگر نظریات موجود در این مورد هم به مجادله می پردازد. استدلالش در رد نظریه های غیر مارکسیستی سوسیال دموکرات، لیبرال و محافظه کار ارائه شده بسیار جالب و کوبنده است. به هر حال ما ضرورت بررسی آن ها را در این جا نمی بینیم. در عین حال وی به نقد سایر نظریات مارکسیستی هم می پردازد.

سال ها است که مندل یکی از ظریف ترین مدافعان و عمده ترین تکامل دهنده نظریه تروتسکی از جامعه شوروی بوده است (و نیز دیگر جوامع پساکسپریه داری بوروکراتیک). در یک کلام، بر طبق نظریه تروتسکی، شوروی یک جامعه انتقالی ای بین سرمایه داری و سوسیالیزم بود که پیشروی اش به سوی سوسیالیزم توسط ضدانقلاب سیاسی بوروکراسی مسدود شده بود. از نظر تروتسکی، بوروکراسی یک طبقه اجتماعی نبود، بلکه یک کاست، یک قشر اجتماعی ای بود که در روند اقتصاد دولتی شده هیچ نقش ضروری ای نداشت. رابطه "**انگلی**" بین بوروکراسی و اقتصاد با برنامه این جامعه پساکسپریه داری را از داشتن یک وجه تولید متمایز با ثبات محروم ساخته بود.

بوروکراسی نفوذ و قدرت سیاسی اش را برای حفظ و بهره مند شدن از یک سطح زندگی بالاتر در مقایسه با طبقه کارگر و سایر زحمت کشان جامعه می خواست. یعنی به واسطه موقعیت و منصبش از درآمد به مراتب بالاتری از زحمت کشان برخوردار بود، و در عین حال نفوذ سیاسی اش را برای دسترسی ترجیحی به اجناس مصرفی عمدتاً از طریق مغازه های مخصوص، "**پریدن به اول صف**" طولانی اجناس مصرفی نسبتاً کمیاب نظیر اتومبیل، مسکن و نظایر این ها به کار می گرفت. امتیازات قشر بوروکرات حاکم صرفاً به گستره مصرف خصوصی محدود شده و هیچ نفعی در بالا بردن بارآوری نیروی کار در درازمدت ندارند.

از اواسط دهه ۱۹۳۰ تاکنون پاره ای از منتقدان مارکسیست از رژیم های استالینیست این نظریه را مورد سؤال قرار داده اند. برخی معتقدند که بوروکراسی یک طبقه جدید بود که خود را در وجه تولیدی جدید سازمان داد. نظریه "**کلکتیویزم بوروکراتیک**" از جمله نظریاتی بود که مورد پذیرش طیف وسیعی از سوسیالیست ها قرار گرفت، منجمله فعالین ضدبوروکراسی در کشورهای اروپای شرقی. جاذبه روشن فکرانه این نظریه تعجبی بر نمی انگیزد. از سویی مشکلات و کاستی های نظریه "**سرمایه داری دولتی**" را ندارد^۱، نه نظریه مارکسیستی انباشت سرمایه دارانه را مخدوش می سازد و نه واقعیات آمپریک اقتصادهای بوروکراتیک را. از سوی دیگر خود را از شر پیچیدگی های نظریه "**جامعه در حال گذار**" خلاص می کند. چرا که مقولات بوروکراسی و اقتصاد فرمانی را به سادگی می توان در مقولات آشنای مارکسی "**طبقه**" و "**وجه تولید**" جا داد. مندل، اما، بر این نظریه خط بطلان می کشد به این دلیل که از آنجایی که اقتصاد بوروکراتیک بقایای تولید کالایی و برنامه ریزی را در خود دارد نمی تواند یک وجه تولید مستقل باشد. بقای شکل دستمزد، اثرات بازار جهانی، و امتیازات بوروکراسی در حیطه مصرف، که جملگی علیه منطق برنامه ریزی اند، شالوده این اقتصاد را تشکیل می دهند.^{۱۱}

"ترکیب نامتجانس يك اقتصاد تخصیصی و يك اقتصاد کالایی که در آن قانون ارزش عمل می کند، اما، فاقد کوچک ترین نوسانی است. تأثیر این قانون ارزش در نهایت حدود غیر قابل تغییری را در برابر خودکامگی بوروکراتیک ایجاد می کند. این است آن نکته ای که نظریه کلتیویتم بوروکراتیک قادر به فهم آن نیست... لازمه ظهور يك وجه تولیدی "جدید" بوروکراتیک غیرسرمایه دارانه آن است که بوروکراسی شوروی يك بار و برای همیشه خود را از شر نفوذ قانون ارزش خلاص سازد" (ص ۲۸).

بطور خلاصه، قدرت بوروکراسی علیه منطق برنامه ریزی و يك اقتصاد کارآ عمل می کند. دلایل آن دوگانه اند:

اولاً، همانطور که يك اقتصاد تولید کالایی تعمیم یافته را بدون وجود طبقات سرمایه دار و کارگر نمی توان تصور کرد، در يك اقتصاد با برنامه هم در تئوری نیازی به بوروکراسی نیست. یعنی، طبقه کارگر باید به راحتی بتواند يك اقتصاد با برنامه را بدون نیاز به قشری از کارگزاران صاحب امتیاز سازمان دهد (هرچند که در ابتدا به متخصصین و تکنیسین ها نیاز دارد).

ثانیاً، تلاش بوروکراسی برای ثروتمند شدنش مغل به حال برنامه ریزی بوده و در تناقض با آن قرار می گیرد. در يك اقتصاد فرمانی بوروکرات ها تنها با تحقق اهداف تولیدی که مرکز برایشان تعیین می کند است که می توانند امتیازات مادی نظیر پاداش های نقدی، دسترسی به مسکن بهتر، تعطیلات و نظایر آن ها برای خود کسب کنند. و این انگیزه تحقق به هر قیمت برنامه است که آنان را وادار می کند که بطور سیستماتیک منابع را مخفی کنند، چه نیروی کار می خواهد باشد، چه مواد خام و چه ماشین آلات.

از سوی دیگر در يك نظام بوروکراتیک "کمبود" عامل مخربی است، چرا که مانع مهمی است بر سر راه يك برنامه ریزی کارآ. بدون اطلاعات واقعی و دقیق در باره منابع و ظرفیت تولید، تعیین واقع بینانه اهداف تولیدی امر محالی است. بوارون، تلاش بورژوازی در ثروتمند شدنش در يك نظام سرمایه داری باعث تشدید هرچه بیشتر رقابت سرمایه دارانه می شود، آن هم به این دلیل ساده که هر سرمایه داری تلاش می کند که بر رقیبان خود غلبه کرده و با پایین آوردن هزینه تولید سهمش از بازار را بالا برد

نکته آخر آن که تضادهای بین منطق برنامه ریزی و امتیازات بوروکراسی، اقتصاد بوروکراتیک را از وجود هرگونه دینامیزم بحران/ رونق اقتصادی ای که از درون خود نظام بوجود آید محروم می سازد. از این رو بود که امتیازات بوروکراسی مخرب به حال کارآیی برنامه، در سال های دو دهه ۱۹۸۰-۱۹۷۰ موج کاهش نرخ سود شدند، اما، از آن جایی که این نظام اقتصادی، برخلاف نظام سرمایه داری، فاقد مکانیزم درونی بحران/ رونق بود، نتوانست بحرانش را حل کند.

بدین ترتیب چندان جای تعجب نداشت که تلاش برای خروج از این بحران چه در شوروی و چه در کشورهای اروپای شرقی در ابتداء شکل پیاده کردن مکانیزم بازار در اقتصاد فرمانی این کشورها را به خود گرفت و بعدها شکل رها کردن کامل مالکیت دولتی را. عامل جابجایی نیروی کار انسانی، این محرک نظام سرمایه داری باعث کاهش نرخ سود و ظهور ادوار طولانی بحران های اقتصادی می شود. سرمایه داری، اما، راه برون رفت از بحرانش را هم خود ایجاد می کند. تخریب وسیع سرمایه های ناکارآ و نابودی کار "مازاد" در طی دوران سقوط اقتصادی بار دیگر شرایط انباشت سودآور را احیاء می کنند.

در پایان مندل کتابش را با این جملات به پایان می رساند:

" کلام نهایی کماکان با مارکس است که می گوید: تنها زمانی که نفع عام به نفع خاص تبدیل شود، و آن هم نه صرفاً در اندیشه و تجرید چنان که هگل می کند، بلکه در واقعیت است که بوروکراسی فسخ و ملغی خواهد شد^{۱۲}. به زبان دیگر بوروکراسی تنها زمانی زایل خواهد شد که اکثریت قابل ملاحظه تولیدکنندگان- مصرف کنندگان- شهروندان بتدریج مدیریت و "رتق و فتق امور کلی جامعه" را در دستان خود گیرند، و این تنها در يك جامعه مشترک المنافع سوسیالیستی که در آن تولیدکنندگان همبسته آزاد بر آن حاکم باشند، امکان پذیر است". (ص ۲۵۰)

این کتاب هم برای کسانی است که می خواهند با مباحث مارکسیستی در مورد مقوله "بوروکراسی" آشنایی پیدا کنند، و هم برای آن هایی است که مایلند به اندیشه های خود در این باره ژرفای بیشتری بخشند.

+ این مقاله برای نخستین بار در نشریه "در دفاع از مارکسیزم"، شماره ۲، ۱۳۷۸، پاریس، به چاپ رسیده است.

یادداشت ها:

۱- برخی از آثار با اهمیت تر مندل در زمینه اقتصاد عبارتند از:

- *La Formation de la pensée économique de Karl Marx*, Paris 1967.*

- *Die EWG und die Konkurrenz Europa-Amerikai*, Berlin, 1968.
- *Marxist Economic Theory (2vols.)*, New York, Monthly Review, 1970. *
- *Late Capitalism*, London, New Left Books, 1975.
- *Long Waves of Capitalist Development: The Marxist Interpretation*, New York, Cambridge University Press, 1980.
- *Introduction to the Capital (3vols.)*, London, Pelican, 1981.

۲- نگاه کنید به:

- *Critique de l'Eurocommunisme*, Paris, 1978.
- *Revolutionary Marxism Today*, London? New Left Books, 1979.
- *Revolutionary Marxism & Social Reality in the Twentieth Century*, Humanities Press International.

۳- عمده کارهای وی در مورد سازمان دهی:

- *Class consciousness and the Leninist Party*, London, New York, 1973.
- *The Leninist theory of organisation, London? 1970. **
- *Historical roots of bolshevism*, London, 1973. *
- *The Revolutinary Potential of the Working Class*, New York, 1974.

۴- مهم ترین آثارش در مورد جوامع پساکرمانیسم داری:

- *Inconsistencies of State Capitalism*, London, 1969.*
- *On Bureaucracy: A Marxist Analysis*, London, 1975.*
- *Ou va l'URSS de Gorbatchev*, Paris, 1989.
- *Octobre 1917: Coup d'Etat ou Révolution sociale*, La légitimité de la Révolution Russe Amsterdam, IIRE, 1992.*
- *E. Mandel & C. Harman debate de USSR*, Socialism & Enghelab, N°: ۲،۳،۴.*

۵- از جمله کارهای وی در این زمینه:

- *Intoduction au Marxisme*, Paris, 1979.*
- *The Marxist Theory of State*, New York, 1980.*
- *The Marxist Theory of Alienation*, New York, 1974.*
- *Réponse aux Althusser et Jean Elleintein*, Paris, 1979.
- *Trotsky: A Study in the Dynamic of his Thought*, London 1980.*

- **La Place du Marxisme dans L`histoire**, Amsterdam, 1986.*

- **Trotzki als Alternative**, Berlin, 1995.

۶- در زمینه خودمدیریت سوسیالیستی نگاه کنید به:

- **Contrôle ouvrier, conseils ouvriers, autogestion**, Paris, 1970.*

- **In Defense of Socialist Planning**, New Left Review, N° 159, 1986.

- **Power and Money**, Verso, London 1992.

۷- در جامعه شناسی بورژوازی از آنها حتی به عنوان يك طبقه اجتماعی نام می برند. برای نمونه در جامعه فرانسه در مکالمات روزمره مردم واژه *Classe Politique* ، به معنی "طبقه سیاسی" را در موردشان بکار می برند.

۸- نگاه کنید به دو جزوه " **استالینیزم و بلشویزم** "، تروتسکی، انتشارات طلایه، و "بوروکراسی"، مندل، انتشارات طلایه.

۹- برای نمونه نگاه کنید به:

- **Max Shachtman, The Bureaucratic Revolution: The Rise of Stalinistic State**, New York, Donald Press, 1962.

- **Jack Trautman (ed.), Bureaucratic Collectivism: The Stalinistic Social System**, Detroit, MI, 1974.

۱۰- رجوع کنید به:

Tony Cliff, State Capitalism in Russia: A marxist analysis, London, 1975.*

۱۱- نگاه کنید به کتاب مندل: **Ou va l`URSS de Gorbatchev**

۱۲- **Critique of Hegel`s Doctorin of the State**, P. 109.

منابعی که با علامت * مشخص شده اند به زبان فارسی ترجمه شده اند و در این سایت موجود اند.